TRANSCRIPT · EPISODE 224

Weekly English Recap: Say It Another Way

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

107 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Juan walks into a British clothes shop and asks for pants.

خوان وارد یک فروشگاه لباس در بریتانیا می‌شود و شلوار می‌خواهد.

Why does the assistant show him underwear?

چرا فروشنده لباس زیر به او نشان می‌دهد؟

Today, we will use that surprise and six other moments from this week to practise saying the same idea in different words.

امروز از آن غافلگیری و شش لحظه دیگر از این هفته استفاده می‌کنیم تا بیان یک مفهوم با واژه‌های متفاوت را تمرین کنیم.

Welcome back to Your English Toolbox.

دوباره به Your English Toolbox خوش آمدید.

I am Peter, and this is your weekly English recap.

من پیتر هستم و این مرور هفتگی انگلیسی شماست.

You will hear forty-two sentence pairs from our seven episodes.

چهل‌ودو جفت جمله از هفت قسمت ما خواهید شنید.

After each original sentence, use four seconds to repeat it.

بعد از هر جمله اصلی، چهار ثانیه فرصت داری آن را تکرار کنی.

Then I will say the same idea using different vocabulary.

سپس همان مفهوم را با واژه‌های دیگری بیان می‌کنم.

Use the next three seconds to try that version.

از سه ثانیه بعدی برای تمرین آن نسخه استفاده کن.

If a line is difficult, repeat only the part you can.

اگر جمله‌ای دشوار است، فقط بخشی را که می‌توانی تکرار کن.

Let us begin in Juan’s shop, where British and American English can point to different clothes.

از فروشگاهی که خوان به آن رفته شروع کنیم، جایی که انگلیسی بریتانیایی و آمریکایی ممکن است با یک واژه به لباس‌های متفاوتی اشاره کنند.

I have heard it in American films, and I am looking for a pair to wear to work.

این واژه را در فیلم‌های آمریکایی شنیده‌ام و دنبال شلواری برای پوشیدن در محل کار هستم.

I know the American word, and I need an item of clothing for the office.

من واژه آمریکایی را می‌دانم و برای محل کارم یک لباس لازم دارم.

The assistant may understand the word in its British sense and show you the underwear section.

ممکن است فروشنده واژه را به معنای بریتانیایی آن بفهمد و بخش لباس زیر را به تو نشان دهد.

The shop worker might hear the British meaning and direct you to the wrong clothes.

فروشنده شاید واژه را به معنای بریتانیایی آن بفهمد و تو را به بخش اشتباهی راهنمایی کند.

The misunderstanding comes from a word that can mean different things in different varieties of English.

این سوءتفاهم از واژه‌ای ناشی می‌شود که در گونه‌های مختلف انگلیسی می‌تواند معنی‌های متفاوتی داشته باشد.

The confusion happens because British and American speakers may use the same word differently.

سردرگمی از اینجا پیش می‌آید که بریتانیایی‌ها و آمریکایی‌ها ممکن است یک واژه را با معناهای متفاوت به کار ببرند.

I need a pair of trousers.

من به یک شلوار نیاز دارم.

I am looking for one item of clothing that covers my legs.

دنبال لباسی هستم که پاهایم را بپوشاند.

Could I try these trousers in a larger size?

می‌توانم این شلوار را در اندازه‌ای بزرگ‌تر امتحان کنم؟

May I see whether a bigger size of these trousers fits me?

می‌توانم ببینم آیا این شلوار در اندازه بزرگ‌تر اندازه‌ام است؟

If I am unsure, I can ask what the person means.

اگر مطمئن نباشم، می‌توانم بپرسم منظور آن شخص چیست.

When I do not understand, I can check their meaning instead of guessing.

وقتی چیزی را نمی‌فهمم، می‌توانم به جای حدس زدن از طرف مقابل بپرسم منظورش چیست.

Now, can you hear the word yawn without feeling the urge yourself?

حالا می‌توانی واژه «خمیازه» را بشنوی و خودت هم دلت نخواهد خمیازه بکشی؟

For the next few seconds, try not to yawn.

برای چند ثانیه بعد سعی کن خمیازه نکشی.

See if you can avoid yawning for a moment.

ببین آیا می‌توانی برای چند لحظه خمیازه نکشی.

Have you ever seen someone yawn and then wanted to yawn yourself?

آیا تا به حال کسی را در حال خمیازه کشیدن دیده‌ای و بعد خودت هم خواسته‌ای خمیازه بکشی؟

Has another person's yawn ever made you feel like yawning?

آیا خمیازه کسی دیگر تا به حال باعث شده تو هم دلت بخواهد خمیازه بکشی؟

Even thinking or reading about yawning can make some people want to yawn.

حتی فکر کردن یا خواندن درباره خمیازه می‌تواند باعث شود بعضی افراد بخواهند خمیازه بکشند.

For some people, the idea of a yawn is enough to bring on the urge.

برای بعضی‌ها همین فکر کردن به خمیازه کافی است تا دلشان بخواهد خمیازه بکشند.

You may have heard that a yawn simply means your brain needs more oxygen.

شاید شنیده باشی که خمیازه فقط به این معناست که مغزت به اکسیژن بیشتری نیاز دارد.

Some people say that yawning is only a sign that the brain needs extra oxygen.

بعضی‌ها می‌گویند خمیازه فقط نشانه این است که مغز به اکسیژن بیشتری نیاز دارد.

That is not an established explanation for why yawns happen.

این توضیحی اثبات‌شده برای علت خمیازه کشیدن نیست.

Researchers have not confirmed that simple explanation for yawning.

پژوهشگران این توضیح ساده درباره خمیازه را تأیید نکرده‌اند.

You can feel the urge to interrupt someone and decide to wait.

ممکن است میل داشته باشی حرف کسی را قطع کنی و تصمیم بگیری صبر کنی.

You may want to speak over someone but choose to let them finish.

شاید دلت بخواهد وسط حرف کسی بپری، اما تصمیم بگیری بگذاری حرفش تمام شود.

Next, a street party gives us four expressions from nature.

بعد، یک جشن خیابانی چهار اصطلاح برگرفته از طبیعت به ما می‌دهد.

Yes, but that is only the tip of the iceberg.

بله، اما این فقط نوک کوه یخ است.

Yes, but that is just the small part of a much bigger problem.

بله، اما این فقط بخش کوچکی از مشکلی بسیار بزرگ‌تر است.

We could stop trying to control every minute and go with the flow.

می‌توانیم تلاش برای کنترل تک‌تک دقیقه‌ها را کنار بگذاریم و با جریان پیش برویم.

We could be flexible and adapt as the day unfolds.

می‌توانیم انعطاف‌پذیر باشیم و با پیش رفتن روز خودمان را وفق دهیم.

That is kind, but compared with the total cost, it is a drop in the ocean.

این لطف اوست، اما در مقایسه با هزینه کل، قطره‌ای در اقیانوس است.

That is generous, although it covers only a tiny part of what we need.

این کار سخاوتمندانه است، هرچند تنها بخش کوچکی از نیازمان را پوشش می‌دهد.

I tell her it is in our neck of the woods.

به او می‌گویم که در محله خودمان است.

I tell her it is in the area where we live.

به او می‌گویم که اینجا در محله خودمان است.

But if many neighbours bring something, those small contributions can add up.

اما اگر همسایه‌های زیادی چیزی بیاورند، این کمک‌های کوچک می‌توانند روی هم جمع شوند.

When lots of neighbours help, the little contributions become significant together.

وقتی همسایه‌های زیادی کمک کنند، سهم‌های کوچکشان روی هم تأثیر مهمی پیدا می‌کند.

We are staying flexible.

ما انعطاف‌پذیر می‌مانیم.

We are ready to adjust our plans when things change.

اگر اوضاع تغییر کند، آماده‌ایم برنامه‌هایمان را عوض کنیم.

You are halfway through; at the café, try to change each useful question before I do.

به نیمه راه رسیده‌ای، در کافه سعی کن هر پرسش کاربردی را پیش از من به شکل دیگری بیان کنی.

Are you still open?

هنوز باز هستید؟

Can I come in and be served right now?

می‌توانم همین حالا وارد شوم و سفارش بدهم؟

Yes, but we close in ten minutes.

بله، اما ده دقیقه دیگر می‌بندیم.

Yes, although there are only ten minutes left before we shut.

بله، هرچند فقط ده دقیقه تا بسته شدن مانده است.

Are you open on Sundays?

یکشنبه‌ها باز هستید؟

Do you usually serve customers on Sundays?

آیا معمولا یکشنبه‌ها به مشتریان خدمات می‌دهید؟

If you mean one particular Sunday, you could ask, are you open this Sunday?

اگر منظورت یک یکشنبه خاص است، می‌توانی بپرسی: این یکشنبه باز هستید؟

To check a specific date, ask whether they are open this Sunday.

برای پرسیدن درباره تاریخی مشخص، بپرس آیا این یکشنبه باز هستند.

Sometimes a café is open, but its kitchen stops serving food earlier.

گاهی یک کافه باز است، اما آشپزخانه آن زودتر سرو غذا را متوقف می‌کند.

A café may still welcome customers after its food service has ended.

ممکن است کافه هنوز باز باشد، اما آشپزخانه‌اش دیگر غذا سرو نکند.

If the time matters, you can repeat it back.

اگر زمان مهم است، می‌توانی آن را برای تأیید تکرار کنی.

When the hour is important, say it again to check you heard correctly.

اگر زمان مهم است، آن را تکرار کن تا مطمئن شوی درست شنیده‌ای.

Now a short journey through The Happy Prince, where each choice changes what happens next.

حالا سری کوتاه به «شاهزاده خوشبخت» می‌زنیم، داستانی که هر تصمیم در آن رویداد بعدی را تغییر می‌دهد.

Tired, he rested beneath the statue.

خسته بود و زیر مجسمه استراحت کرد.

He was exhausted, so he stopped under the statue.

او خسته بود، پس زیر مجسمه توقف کرد.

But the prince looked so sad that the bird agreed to stay for one night.

اما شاهزاده آن‌قدر غمگین به نظر می‌رسید که پرنده پذیرفت یک شب بماند.

Seeing the prince's sorrow, the bird decided to remain until morning.

پرنده با دیدن اندوه شاهزاده تصمیم گرفت تا صبح بماند.

The swallow carried the sapphire to the writer, who found it beside his papers.

پرستو یاقوت کبود را نزد نویسنده برد و او آن را کنار کاغذهایش یافت.

The bird delivered the blue stone, and the writer discovered it next to his work.

پرنده سنگ آبی را رساند و نویسنده آن را کنار نوشته‌هایش پیدا کرد.

Now the prince was blind, and the swallow made a choice.

حالا شاهزاده نابینا بود و پرستو تصمیمی گرفت.

The prince could no longer see, so the bird had to decide what to do.

شاهزاده دیگر نمی‌توانست ببیند، پس پرنده باید تصمیم می‌گرفت چه کند.

He saw people with plenty to eat and others with almost nothing.

افرادی را دید که غذای فراوان داشتند و دیگرانی را که تقریبا هیچ نداشتند.

Some people had more than enough food, while others had very little.

بعضی‌ها بیش از اندازه کافی غذا داشتند، در حالی که دیگران غذای بسیار کمی داشتند.

The statue grew grey, but children found bread and smiled.

مجسمه خاکستری شد، اما کودکان نان پیدا کردند و لبخند زدند.

As the statue lost its gold, hungry children received food.

در حالی که مجسمه طلایش را از دست می‌داد، کودکان گرسنه غذا دریافت می‌کردند.

Then we will make an email sound natural and clear.

بعد کاری می‌کنیم که یک ایمیل طبیعی و روشن به نظر برسد.

I look forward to seeing you next week.

مشتاق دیدنت در هفته آینده هستم.

I am pleased that we will meet next week.

خوشحالم که هفته آینده همدیگر را می‌بینیم.

The small word to is part of the expression look forward to.

واژه کوچک to بخشی از عبارت look forward to است.

In this phrase, to belongs with look forward rather than with the next verb.

در این عبارت، «to» بخشی از «look forward to» است، نه بخشی از فعل بعدی.

I look forward to hearing from you.

مشتاق دریافت پاسخ تو هستم.

I hope to receive your reply.

امیدوارم پاسخت را دریافت کنم.

With a friend, see you soon may sound warmer and simpler.

برای یک دوست، تا به زودی می‌تواند گرم‌تر و ساده‌تر به نظر برسد.

In a message to a friend, see you soon can feel more natural.

در پیامی به یک دوست، «به‌زودی می‌بینمت» می‌تواند طبیعی‌تر به نظر برسد.

In this expression, it is followed by a noun or an ing form.

در این عبارت، پس از آن اسم یا شکل ing می‌آید.

After look forward to, use a thing or a verb ending in ing.

بعد از «look forward to» یک اسم یا فعلی با پسوند «-ing» بیاور.

I look forward to hearing your news.

مشتاقم از تو خبری بشنوم.

I am eager to learn what has happened in your life.

مشتاقم بدانم در زندگی‌ات چه اتفاق‌هایی افتاده است.

Finally, an umbrella helps us see both sides of the same exchange.

در پایان، یک چتر به ما کمک می‌کند دو طرف یک دادوستد را ببینیم.

Can I borrow your umbrella?

می‌توانم چترت را قرض بگیرم؟

May I use your umbrella for a short time and then return it?

می‌توانم چترت را برای مدت کوتاهی استفاده کنم و بعد به تو پس بدهم؟

If the answer is no, you can say, no problem, I will ask someone else.

اگر پاسخ منفی باشد، می‌توانی بگویی: مشکلی نیست، از شخص دیگری می‌پرسم.

If they refuse, you can politely accept the answer and ask another person.

اگر قبول نکردند، می‌توانی مؤدبانه پاسخشان را بپذیری و از شخص دیگری بپرسی.

I borrowed a book from Julia.

کتابی از جولیا قرض گرفتم.

Julia let me use her book for a while.

جولیا اجازه داد مدتی از کتابش استفاده کنم.

Julia lent a book to me.

جولیا کتابی به من قرض داد.

Julia gave me her book to use temporarily.

جولیا کتابش را به من داد تا موقتا از آن استفاده کنم.

For example, can you lend me a hand with these boxes?

برای مثال: می‌توانی در مورد این جعبه‌ها به من کمک کنی؟

For example, could you help me carry these boxes?

برای مثال، می‌توانی کمکم کنی این جعبه‌ها را حمل کنم؟

You can also say, thanks for letting me borrow it.

همچنین می‌توانی بگویی: ممنون که اجازه دادی آن را قرض بگیرم.

Another way to thank them is, I appreciate being allowed to use it.

راه دیگر برای تشکر این است که بگویی: «ممنونم که اجازه دادی از آن استفاده کنم.»

You have practised forty-two pairs from our seven episodes this week.

این هفته چهل‌ودو جفت جمله از هفت قسمت ما را تمرین کرده‌ای.

Choose one phrase you could use tomorrow and say it in a sentence about your own life.

عبارتی را انتخاب کن که فردا به کارت می‌آید و با آن جمله‌ای درباره زندگی خودت بساز.

Then listen again and try to say my alternative before I do.

سپس دوباره گوش بده و سعی کن صورت‌بندی جایگزین مرا پیش از من بگویی.

The transcript and vocabulary guide are on the episode page.

متن کامل و راهنمای واژگان در صفحه این قسمت قرار دارند.

Thank you for practising with me.

ممنون که با من تمرین کردی.

This is Peter, and I will see you next time.

من پیتر هستم، تا دیدار بعد.